

امتیازات و مؤلفه‌های عرفان عملی شیعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۶ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۲/۲۷

محمدجواد رودگر*

چکیده

تبیین امتیازات عرفان عملی شیعی از رهگذر مؤلفه‌های آن از اهمیت و ضرورت خاصی در حوزه معارف عرفانی و ساحت سلوکی برخوردار است. عرفانی که در معارف شیعی دارای اصالت و کارآمدی جامع در همه عرصه‌هاست و عارف شیعی کسی است که به معرفت شهودی حق تعالی از راه تزکیه نفس، تزکیه عقل و تضحیه نفس مبتنی بر مدار امامت و ولایت دست یافته و جلوه جمال و جلال حق -تبارک و تعالی- شد. بنابراین از امتیازات عارف شیعی این است که توحید حقیقی را از راه عبودیت بر محور شریعت حقه محمدیه^ص در صراط امامت و ولایت درک و دریافت خواهد کرد. پرسش محوری نوشتار حاضر این است که عرفان عملی شیعی دارای چه امتیازاتی در مؤلفه‌های سلوکی است؟ در مقاله پیش رو از روش نقلی-عقلی با رویکرد تحلیلی به این حقیقت دست می‌یابیم که عرفان شیعی، عرفان مبتنی بر اصل «امامت و ولایت» که در حقیقت فصل‌میز آن از دیگر عرفان‌هاست، خواهد بود. آنچه در نوشتار حاضر مورد تحقیق و تدقیق قرار گرفت، پاسخ پرسش یادشده در قالب مؤلفه‌هایی چون توحید، عبودیت، شریعت، ولایت، عقلانیت، اعتدال و سیاست با استناد و اصطیاد از منابع و حیانی (آیات، احادیث و ادعیه) است.

واژگان کلیدی: عرفان شیعی، توحیدگرایی، عبودیت‌محوری، امامت و

* دانشیار گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. Dr.mjr345@yahoo.com

ولایت گرایی، عقل مداری و سیاست گروی.

مقدمه

عرفان در ساحت نظری با گزاره «جز خدا هیچ نبودن» یعنی یکتایی و یگانگی در همه جنبه‌ها و حیثیات تعریف می‌شود و در بیش عرفانی و جهان‌بینی عارف جز خدا هیچ وجود و موجودی نیست و غیر خدا سایه‌ها، شعاع‌ها و تجلیات وجودی حق تعالی به شمار می‌روند و در ساحت عملی با گزاره «جز خدا هیچ ندیدن» وصف‌شدنی است که از آن تعبیر به «وحدت شخصی وجود» می‌کنند و در گرایش‌های عرفانی و کنش‌های عرفا چیزی غیر از خدا نیست که دیده شود؛ بدین معنا که چنین نیست که غیر خدایی هست، اما عارف فقط خدا را می‌بیند، بلکه در منطق عارف غیری نیست و هرچه هست اوست؛ اوست که در تمامی مجالی و مظاهرش متجلی و ظاهر است و عارف حقیقی تنها او را مشاهده می‌کند که در آموزه‌های عرفانی از آن به «وحدت شهود» تعبیر می‌شود؛ بنابراین عرفان یعنی معرفت شهودی، به عین‌الیقین و در مراتب بالاتر به حق‌الیقین رسیدن. در عرفان اسلامی و اهل بیته «معرفة الله» یعنی همه عرفان و همه عرفان یعنی «معرفة الله» که چنین معرفت شهودی به حق در اثر سلوک باطنی و طی مقامات معنوی و فتوحات غیبی حاصل‌شدنی و قابل دست‌یابی است و عرفان نظری یا عرفان دانش‌بنیاد که در واقع علم حصولی است، ترجمان عرفان شهودی و تعبیر حقیقت شهود و شهود حقیقی وجه‌الله و اسمای حسنای الهی است.

سلوک عرفانی حرکت باطنی نفس از مبدأ عالم ماده به سوی عالم عقل و مقصد نهایی توحید است؛ به بیان دیگر حرکتی نهانی و نهادی در جوهر آدمی است که وی را از عالم



کثرت به عالم وحدت سوق و سیر می‌دهد و حرکت در قرانت فلسفی — حکمی، خروج شیء از قوه به فعل در گذر زمان یا سیر و صبری^۱ تدریجی است. سالک در سلوک عرفانی نیز متدرجاً از منازل و مقاماتی می‌گذرد که عرفا گاه از آن با عنوان منازل آخرت نام برده‌اند (فناری، ۱۳۷۴، ص ۲۷/آشتیانی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۳) و تکامل و تدریج در ساحت سلوک در هم تنیده‌اند. به تعبیر استاد شهید مطهری «سرنوشت انسان، تکامل است و جز دین چیز دیگری چنین قدرتی ندارد و لهذا دین، آینده انسان است» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۳) و به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی «حرکت او تکاملی و ملکوتی است نه سیری افقی و اقلیمی» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۴، ص ۹۸-۹۹) و در زبان عرفانی به حرکت تدریجی اشتدادی که با صیوروت و شدن قابل بیان است، «طریقت» اطلاق شده است. علامه طباطبایی نیز در برخی آثار خود به مؤلفه‌های ساختاری این نوع حرکت به اختصار چنین اشاره می‌کند: «حرکت جوهری نفس در سیر استکمالی‌اش حرکتی است مشگک و متفاوت‌المراتب نه متواپی و متساوی‌المراتب و حرکتی است اشتدادی و متفاوت‌الدرجات نه متشابه و متمائل‌الدرجات و نیز مرگب است؛ زیرا موضوع آن در حدی از حدود تغییر می‌یابد. نهایت اینکه تغییر آن به معنای بطلان موضوع نیست، بلکه تغییرش به طریق استکمال است» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۰۵) و آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید:

عارف که کمال را در رسیدن می‌داند نه در فهمیدن، برای وصول به مقصد اصلی و عرفان حقیقی، عبور از یک سلسله منازل و مراحل و مقامات را لازم و ضروری می‌داند و نام آن را «سیر و سلوک» می‌گذارد. سیر و سلوک عبد به سوی خدا، سیری عمودی است نه افقی

۱. میان «سیر» و «صیوروت» و نیز «مسیر» با «مصیر» تفاوت هست. «سیر» مقدمه «صیوروت» و «صیوروت» نتیجه سیر است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، الف، ج ۶، ص ۲۱۹).



و منظور از «عمودی» در اینجا، عمودی در هندسه الهی است نه در هندسه طبیعی؛ یعنی به «مکانت برتر» راه یافتن است نه به «مکان برتر» رفتن؛ از این رو زاد و توشه‌ای طلب می‌کند تا به انسان در سیر به مکانت برتر کمک کند. خداوند از سیر و سلوک به عنوان یک سفر صعودی و عمودی یاد می‌کند و در سوره مجادله می‌فرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله: ۱۱). کسی که سیر صعودی کند، «مرتفع» می‌شود و ذات اقدس اله از این سیر به «رفع» یاد می‌کند؛ چنان‌که در سوره فاطر از این سیر به «صعود» تعبیر شده است: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: ۱۰). بنابراین از این دو تعبیر «رفع» و «صعود» معلوم می‌شود که سیر و سلوک عمودی و مکانت‌طلبی است، نه افقی و مکان‌خواهی؛ چون سیر به طرف مکان، گرچه مکان برتر باشد، باز افقی است نه عمودی و خدا از رفعت کسانی مانند حضرت ادریس علیه السلام که این سفر را پشت سر گذاشته‌اند، چنین یاد می‌کند: «مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم: ۵۷) که منظور از آن، مکانت عالیه است، نه مکان صوری و ظاهری و ذات اقدس خداوند در وصف خود نیز به عنوان کسی که دارای درجات رفیعیه است یاد می‌کند: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ». بنابراین سیر الی‌الله یعنی سیر به طرف درجات رفیعیه و مؤمنان از درجات رفیعیه و عالمان، از درجات برتر و بیشتری برخوردارند و «کلمه طیب» هم به آن سمت صعود می‌کند و چون کلمه طیب که همان معرفت و عقیدت صائب است، با روح عارف معتقد عجین می‌گردد، بازگشت صعود عرفان و عقیده صائب به صعود عارف معتقد است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص ۲۲۳ - ۲۲۴).

از رهگذر شریعت حقه است که سالک به طریقت و آن‌گاه حقیقت می‌رسد؛ به بیان دیگر راه حقیقت از شریعت عبور می‌کند و شریعت در همه منازل طریقت و مقامات حقیقت حضور بالفعل و فعال دارد. البته شریعت، ظاهر و باطن داشته و دارای مراتب مختلف است تا مراتب وجودی سالک الی‌الله را در مقامات ایمان، احسان و ایقان پوشش

دهد. همان طور که علامه می نویسند:

والاقتصار في العمل بمجرد الاحكام الفقهية و الجمود على الظواهر و التقشف فيها فان في ذلك ابطلاً لمصالح التشريع و اماته لغرض الدين و سعادة الحياة الانسانية ... ولم يبلغ المسلمون الى ما بلغوا من الانحطاط و السقوط الا بالاقتصار على اجساد الاحكام و الاعراض عن روحها و باطن امرها و يدل على ذلك ما سيأتي من قوله تعالى «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۳۵).

از نظر علامه سلوک حقیقی، سلوک منطبق بر صراط مستقیم است و صراط مستقیم، صراط توحید محض و عبودیت خالص است؛ توحیدی علمی و عملی که در آن نه شرک و ظلمی است و نه ضلال و گمراهی؛ نه کفری است در باطن جوانح و نه معصیت و قصور از طاعتی است در ظاهر جوارح (همان، ج ۱، ص ۳۰) و نفس کمال یافته با فنا و استهلاک خویش در وجه الله بعد از یک سیر طاقت فرسا به بقا و ثبات و سکون و آرامش نهایی می رسد. به تعبیر عرفانی علامه طباطبایی «[اولیای خدا] با گام صدق خویش [وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ (یونس: ۲)] بدان جا رسیده اند که در "سبحات وجه" حق تعالی متمکن گشته اند [وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ] و در روشنی انوار ذات او مستهلک و فانی شده اند ... (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۰). [اینان] که به مقام «تمکین» و «فنا» رسیده اند جز صفات و اسمای خداوند سبحان نه اسمی برای آنها می ماند و نه رسمی. پس حجابها پاره شده، چیزی از آنان و با آنان و غیر آنان، جز «وجه» خداوند صاحب جلال و اکرام بر جا نمی ماند» (همان، ص ۱۰۲ — ۱۰۳) و حقیقت آیات «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن: ۲۶- ۲۷) و «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ * فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ * إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۱۱۵)





برای سالک شاهد آشکار خواهد شد. ناگفته نماند حقایقی از این قبیل برای کسانی حادث و حاصل خواهد شد که مراحل سفر به سوی خدا را سلوک کرده و پیموده‌اند... که شاهدان سالک کوی حق تعالی مراحل سفر را به چهار مرحله تقسیم کرده‌اند که در تمام مراحل آن «حق» حضور دارد: اول، سفر از خلق به حق و از کثرت به وحدت؛ دوم، سیر از حق به حق و سفر در دریای وحدت و شهود اسما و اوصاف همان واحد یگانه و یکتا؛ سوم، سفر از حق به خلق و از وحدت به کثرت آثار و افعال؛ چهارم، سیر از خلق به خلق با صحابت حق و سفر از کثیر به کثیر در صحبت واحد یگانه که به اسفار اربعه عرفانی موسوم و موصوف گشته‌اند. آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌فرماید: هر یک از این مراحل چهارگانه به گونه‌ای با حق عجین است؛ اما کسی که سفرش تنها از خلق به سوی خلق و در خلق باشد و هیچ نامی از حق در آن نباشد، هرچند راه طولانی را بپیماید و میلیاردها کیلومتر را پشت سر بگذارد و در سایه صنعت سپهری، فن کیهان‌شناسی و علم فضایی بتواند از زمین به دورترین ستاره ثابت یا سیار سفر کند، هنوز از منظر ارباب معرفت که هویت انسانی را یافته و آن را به‌خوبی تبیین کرده‌اند، جامد، راکد و واقف شمرده می‌شود؛ زیرا اصلاً حرکت نکرده است؛ وگرنه آن را هم یکی از مراحل اسفار محسوب می‌داشتند. راز این کار آن است که اهل انکار یا سرگشته‌اند، یا برگشته؛ در حالی که نه سرگشتگی سفر است و نه برگشتگی سلوک (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۰۱).

عرفان عملی و سلوک در یک مکانیزم سلوکی و عرفانی خاصی محقق می‌شود و فهم سازوکار سلوک عرفانی در جذبه و سلوک (اعم از اینکه جذبه مقدم بر سلوک باشد یا سلوک مقدم بر جذبه) بسیار مهم و فهم مراحل و مراتب سلوک و بایدها و نبایدهای هر کدام مهم‌تر است؛ زیرا سالک می‌داند و می‌یابد که چه مراحل را با چه روش و بایستگی‌ها



و نبایستگی‌هایی باید طی کند؛ لذا معرفت به چگونگی و چرایی سلوک برای سالک الی الله نقش زیرساختی و سازنده‌ای خواهد داشت. به تعبیر استاد شهید مطهری «یکی از مسائل بسیار ظریف و یک نوع روان‌شناسی بسیار عالی و لطیف، نوعی اخلاق به اصطلاح امروز دینامیک است که عرفا این نوع اخلاق را به نام «سیر و سلوک» ذکر کرده‌اند و این همان مکانیزمی است که خیلی با ارزش است ... مکانیزم پیشرفت کار قلب و دل را به عنوان «منازل و مراحل» بیان کرده‌اند» (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۳۸۹). سپس در فرق اخلاق فلسفی با اخلاق سلوکی — عرفان و عرفان بحث را به اینجا می‌رساند که «عرفا گفته‌اند تو مانند یک نهال در حال حرکت و تحوّل هستی، داری [مسیری را] منزل بعد از منزل طی می‌کنی؛ اگر می‌خواهی مراحل انسانیت را طی کنی، باید از منزل اول شروع کنی و ده منزل را طی کنی ... مثلاً اولین منزل تو «یقطه» (بیداری و آگاهی) است؛ منزل دوم تو «توبه» است؛ منزل سوم «انابه» است؛ منزل چهارم «تفکر» و منزل پنجم «محاسبه» است. همین طور منزل به منزل بیان می‌کنند و انسان را تا آنجایی که خودشان معتقدند، می‌برند ... و در پاورقی می‌فرمایند: «من به اساس این مطلب کاری ندارم؛ البته من خودم جداً این مطلب را قبول دارم، ولی اینجا نمی‌خواهم این مسئله را طرح کنم» (همان).

امتیازات و مؤلفه‌های عرفان عملی شیعی

سلوک اهل بیته که از جامعیت و کمال و در عین حال حلاوت و حرارت خاصی برخوردار است، در متن واقعیات و چالش‌های زندگی همراه با خلوت‌ها و اعتکاف معنادار، هدف‌دار و سازنده تحقق‌پذیر است. چنین سیر و سلوکی که در دو مرحله کلان: «الی الله» (سیر از خلق به حق یا کثرت به وحدت) و «فی الله» (سیر در حق به حق یا سیر در اسمای

نامتناهی خدای سبحان) متجلی می‌گردد، دارای ویژگی‌ها یا مختصات است که درحقیقت مقومات سلوک تا شهودند؛ زیرا هویت واقعی سلوک بدان‌ها متکی و ماهیتش به آنها متقوم است و این وابستگی در دو مقام «حدوث و پیدایی» و «بقا و مانایی» قابل تحلیل و تبیین است که ما در نوشتار حاضر به برخی امتیازها و مؤلفه‌ها اشاراتی داشته‌ایم تا روشن شود که بدون دارایی آنها و دانایی از هر کدام امکان شدن شهودی و سلوک صاعدانه و سیورورت متعالی وجود ندارد که آگاهی و گواهی نسبت به آنها عامل رهایی از گرفتارشدن در دام‌های گسترده شیادان طریق سلوک است و ما به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

توحیدگرایی

عرفان ناب اسلامی بر گفتمان توحید استوار است و اساساً شناسنامه وجودی و هویت اصلی آن، توحید است. به این معنا که عرفان خداگرایانه در همه سطوح و ساحات بوده و همه چیز از خدا، به سوی خدا، برای خدا و به یاری خداست. در عرفان قرآنی - اهل بیتی مطلوب بالذات و مقصود بالاصاله، فقط خداست؛ چه اینکه محبوب حقیقی و معبود راستین فقط خداست.

در این عرفان، توحید افعالی، صفاتی و ذاتی، در مقام فنای فعلی، صفاتی و ذاتی تحقق‌پذیر خواهد بود؛ لذا سالک الی الله همه شئون وجودی‌اش در ارتباط با خداست؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «وَأَذْكُرُ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» (مزمّل: ۸-۹) و «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ * لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸). یا مقوله اخلاص در بندگی و تنها از خدا، خدا را خواستن لب اللباب یا مغزای سلوک در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است و مقام مخلص (توحید



فعلی — فناء فعلی) و مخلص (توحید ذاتی — فناء ذاتی) که در آیه «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص: ۸۳) و... نشان‌ها و نشانی‌های اهل‌الله و صاحب‌دلان یا موحدان صادق را می‌توان جست‌وجو کرد. عرفان‌های بدون خدا و سلوک منهای حق — سبحانه — گرفتاری نفسانی و ابلیسی می‌آورد و «انسان در تاریکی» خود را در «روشنایی» می‌بیند؛ یعنی ظلمت را نور می‌پندارد و این از تسویلات شیطان و تزئین نفس وارونه آدمی است. «توحید» اعم از معرفت توحیدی و توحید شهودی، صمدی و وجودی غایت سلوک عرفانی است و به تعبیر محقق طوسی^۱ «توحید یکی گفتن و یکی کردن باشد و توحید به معنای اول شرط باشد در ایمان و به معنای دوم کمال معرفت باشد» (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۱۵۶).

چيست توحيد خدا افروختن	را پيش واحد سوختن
گر همی خواهی که بفروزی چو روز	هستی همچون شب خود را بسوز
هستی‌ات در هست آن هستی نواز	همچو مس در کیمیا اندر گداز

(مولوی، بیت ۳۰۱۴-۳۰۱۶)

و پیامبر عظیم‌الشان اسلام^ﷺ در یکی از دعاهاى معروف، اشاراتی عمیق و دقیق به مراتب سه‌گانه «توحید» نموده و فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِغَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ... أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۴۶۹). بخش اول اشاره به توحید فعلی، فقره دوم به توحید وصفی و فراز سوم به «توحید ذاتی» است و به تعبیر سیدحیدر آملی عرفا «موحد اول را صاحب عقل، موحد دوم را صاحب «عین» و موحد سوم را صاحب «عقل و عین» اصطلاح نموده‌اند که سومی جامع آنها و فائق بر آنهاست (آملی، ۱۳۸۲، صص ۷۰ و ۸۱). البته کسانی به «اسرار توحید» آشنايند که از وحدت شهود به



وحدت وجود سیر می نمایند؛ آنان که متوقف بر مواقف و منازل سلوکی نشده و دائماً در حال مجاهدت‌های معنوی، طی مقامات روحانی و فتوحات غیبی باشند. به تعبیر شیخ شبستری:

کسی بر سبزه وحدت گشت واقف او واقف نشد اندر مواقف
دل عارف شناسای وجود است مطلق او را در شهود است

(شبستری، ۱۳۶۸، ص ۴۶۹)

و آن‌گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیت لبید، «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ» را اصدق بیت معرفی می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۱۰)، به توحید ناب و کامل اشارت دارد که با «جهاد اکبر» نیل به آن مقام ممکن است.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

سالک اهل بیتی از جهت «بینش» به مرحله ای می‌رسد که سراسر هستی خود و غیر خود یا آفاق و انفس را نشان آن بی‌نشان می‌یابد و از جهت «گرایش» جز به او دل نمی‌بندد و از جهت «کنش» غیر او را نمی‌پرستد و طلب نمی‌کند.

عبودیت‌گرایی

عبادت و عبودیت یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران بود که در راستای هدایت انسان به دنبالش بودند، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (بقره: ۲۱) و «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ...» (مانده: ۷۲) و مشابه همین آیات (اعراف: ۶۵، ۷۳ و ۸۵ / نحل: ۳۶) که دلالت بر عبودیت در هدف رسالت پیامبران دارند. حال باید دانست که «عبادت» انسان سالک در ابتدا، وسط و انتها معانی و مدارج خاصی



دارد که طبق شاکله و شخصیت وجودی او تعیین و درجه بندی می‌گردد؛ زیرا هرچه معرفت به «معبود» کامل‌تر و از عمق و ژرفای بیشتری بهره مند باشد، عبادت شیرین‌تر و لذت بخش‌تر خواهد بود. «عابد» در ابتدا نسبت به امر عبادت، باید «صبور» بوده، مشکلات بندگی را تحمل نماید؛ به همین دلیل در روایات آمده است: «فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرُّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» (نهج البلاغه، ح ۸۲). یا در خصوص نماز به عنوان امر بزرگ و سنگین یاد شده است مگر برای کسانی که از ویژگی «خشوع» برخوردارند: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره: ۴۵). اما در «اواسط» امر، عبادت، هموارتر و لذیذ خواهد شد تا برسد به مراحل انتهایی که درجه معرفت عابد به درجه شهودی می‌رسد و می‌فرماید: «جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۹، ص ۱۹۳). نبی اکرم ﷺ هنگام نماز به مؤذن مخصوص خود بلال حبشی می‌فرمود: «أُرِحْنَا يَا بِلَالُ» (همان، ص ۱۹۳). پس «عبادت» بر اساس «معرفت عامیانه»، «معرفت عالمانه» و «معرفت عارفانه» دارای مراتب و درجات متناسب با خود خواهد شد. اینکه «عبادت» را وسیله رسیدن به بهشت و رهیدن از جهنم قرار داده‌اند یا از رهگذر عشق و شیدایی با معبود محبوب و محبوب معبود خویش با او به معانقه و معاشقه می‌پردازند، دارای درجات و مراتب والا و بالایی خواهد شد و به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی «عبادت سه رکن دارد: "معبود"، «عابد» و "عمل عبادی" و رکن اصیل از این ارکان سه گانه «معبود» است. عابد اگر هم خود را دید و هم عبادت و هم معبود را گرفتار تثلیث است و از توحید ناب که مقام فنای محض است، بهره ای نبرده و اگر عبادت و معبود را دید و خود را ندید، گرفتار «ثنویت» و دوگرایی است و به مرحله فنا نائل نیامده است و در هر صورت موحد ناب و فانی نیست؛ ولی اگر خود و عبادت خود را ندید و تنها معبود را مشاهده کرد، فانی و موحد ناب است» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱)

ص ۴۲۴). حال سیر و سلوک باید عبادت محور بوده و با انگیزه «برای خدا» (لله، لَوْجِهَ اللّهِ، لَا بُتْغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ) صورت پذیرد و انسان از مدار عبادت به «عبد» و سپس «عبودیت» برسد و «توحید عبادی» را درک و تجربه نماید که «ذَلِكُمْ اللّهُ رَبُّكُمْ لِأَلِلهِ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (انعام: ۱۰۲)؛ یعنی از توحید خالقی، توحید ربوبی، توحید الوهی به «توحید عبودی» راه یابد و «عبودیت محض» و تسلیم صرف خدا و منقاد تام و کامل الهی شدن او را به عالی ترین درجات کمال نوعی وجودی اش برساند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۱۷۴، ۱۸۵، ۵۱۸، ۵۶۸). ادب عبودیت، ادب عنداللّهی و ادب مع اللّهی اقتضا می کند انسان با آزادگی جامع و کامل و حرّیت تام و تمام، جز در برابر معبود راستین، سر تسلیم و بندگی فرود نیاورد.

در عرفان اهل بیته اصالت از آن «عبودیت» است. در این سیر و سلوک «عبدشدن» از رهگذر عبادت و بندگی خدا بزرگترین کرامت و بهترین مقام سلوکی است. سالک خود را مطیع اوامر و نواهی حق تعالی می داند و می یابد؛ کسی است که تسلیم محض فرمانهای خداست و با بندگی خدا، عشق کرده و لذت حقیقی را نصیب خود می نماید. بنابراین سالک اهل بیته هرگز به دنبال کشف و کرامات، قدرت های کیهانی و خوارق عادات نمی رود؛ چه اینکه امتیازطلبی و برتری جویی را نوعی دیگر از انانیت توّرم یافته و پنهان زیرلایه های عرفان و معنویت با نام سلوک، خطرناک و عامل هلاکت می داند که به تعبیر اهل معرفت چنین سلوک و عرفانی (اگر اطلاق سلوک و عرفان بر آن صادق باشد) «حجاب اکبر» است و این عرفان، «عرفان منفی» و آلوده به «شُرک» است که انسان بیدار قرآنی، دور آن را خط کشیده و خویش را در ورطه ضلالت و زلّت و ذلّت چنین عرفانی قرار نمی دهد؛ لذا جهت گیری های سالک حقیقی «وجه الله»، «رضوان الله»، «لقاء الله»



خواهد بود که انسانِ عبدالله، «صبغة‌الله» یافته و با رنگ و رائحه الهی به سیر و سلوکش ادامه می‌دهد و با عبدشدن دلش را نورانی کرده و به شهود جمال و جلال الهی می‌نشیند و خود به تدریج مظهر اسمای مہر و قہر الهی می‌گردد. به تعبیر علامه محمدتقی جعفری «اساسی ترین شرط وصول به مقصد اعلا در سیر و سلوک عرفانی، این است که در هیچ لحظه‌ای از لحظات این حرکت بزرگ — که به طور یقینی عالی ترین و پرمعناترین حرکت انسانی در عالم هستی است — احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مُهلک حرکت عرفانی همین است و بس» (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۵۸). عرفان وسیله است نه هدف و بندگی خدا و رسیدن به مقام عبودیت که خود رهاوردهای سلوکی فراوانی دارد گوهر عرفان و جوهر سلوک و روح حاکم بر سیر الی الله و گفتمان مسلط بر سلوک تا شهود است و به تعبیری دیگر از علامه جعفری «... همچنین است خود عرفان که حتی در بالاترین درجات سلوک نیز اگر به عنوان امتیاز و وسیله آرایش ذات تلقی شود، حجابی ضخیم می‌شود که دیده دل را از شهود وجه الله اعظم می‌پوشاند...» (همان، ص ۱۵۴). به تعبیر بسیار عمیق و انیق ابن‌سینا «من أثر العرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان كأنه لا یجدہ بل یجد المَعْرُوفَ بِہ فقد خاض لُجَّة الوصول» (ابن‌سینا، ۱۳۷۴، ج ۳، تنبیه ۴)؛ یعنی عرفان را برای عرفان خواستن، حجاب و توجه به من و خود است؛ اما اگر در عرفان «معروف» را دیده و عرفان و عارف در مسیر سلوک به تدریج رخت بر بندند، در دریای وصول، غوطه ور و در بحر وصال و وحدت، مستغرق است و سالک با عبادت کردن خالصانه به مقام و منزلت «عبد» شدن و سپس موقعیت «عبودیت» که کمال جامع و جامع کمال است می‌رسد؛ چه اینکه عبادت‌ها گام‌های سلوکی به سوی تکامل وجودی و نیل به مقام «عبد» و عبودیت خواهند بود و هرچه با پشتوانه معرفت به خدا آن هم معرفت حضوری و شهودی



بیشتر و بهتر همراه باشند، لذت‌های روحانی بندگی و شکوه عبودیت بیشتر و شدیدتر خواهد شد.

شجره طیبه عبودیت در برابر حق تعالی میوه‌هایی دارد به شرح زیر:

الف) علم لدنی و معرفت افاضی و غیایی: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِينَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵).

ب) سیر و عروج به سوی عوالم برتر هستی: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ» (اسراء: ۱).

ج) قرارگرفتن در بهشت دیدار با خدا: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۲۹-۳۰).

د) رهایی از وسوسه‌های شیطانی و تیرهای سهمگین و مرگ‌بار ابلیسی: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص: ۸۳).

ه) بهترین مخلوق الهی گشتن: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص: ۴۴).

شریعت محوری

شریعت در اصل به معنای «راه روشن» و راه ورود به نهرهاست و سپس در مورد ادیان الهی و شرایع آسمانی به کار رفته است؛ زیرا راه روشن سلوک و سعادت در آن است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۵۲). شریعت به معنای مجموعه باید و نبایدها یا احکام فقهی اسلام است که در قالب وجوب، حرمت، اباحه، استحباب و کراهت ظهور یافته است. شریعت راهی است که از آن، به آبی که مایه حیات است، می‌توان رسید و شریعت در دین به راهی گفته می‌شود که از آن می‌توان به حیات در نعیم الهی دست یافت. شریعت



عبارت از اموری است که از راه نقل برای عبادت خدا با آنها در دست است و اصل در آن ظهور است (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۶، ص ۹۹). در عرفان اهل بیتی سلوک بر محور شریعت می‌گردد و سیر و سفر معنوی تنها بر مدار باید‌ها و نبایدهای الهی و وحیانی دور می‌زند؛ چه اینکه در چنین عرفان و سیر و سلوکی، شریعت حقه محمدیه ص حامل و حاوی همه کمالات معنوی و مقامات سلوکی است و خط قرمز شریعت و طی طریقت تا رسیدن به حقیقت خواهد بود. شریعت دارای لایه‌ها و سطوح گوناگونی است که سالک را در همه مراحل سلوکی اش اداره می‌کند و در هیچ مرحله و منزلی او را مُهمَل و رها نمی‌سازد تا سرگردان شود و عرفان اهل بیتی از رهگذر بندگی و عبودیت در چارچوب شریعت شکل می‌گیرد و همه اعمال سالک طبق موازین شریعت اسلامی صورت پذیرفته و عمل به شریعت در همه مراحل سلوک لازم و قطعی تلقی می‌شود و سالک هرگز از احکام الهی و دستورالعمل‌های شرعی بی‌نیاز نمی‌گردد. در حقیقت در عرفان حقیقی برای عارف دو حکم بیشتر متصور نیست: ۱. وجوب، ۲. حرمت؛ زیرا عارف مستحب را ملحق به واجب سلوکی و مکروه و مباح را ملحق به حرام سلوکی می‌کند؛ پس بایسته است عارف اهل بیتی بیش و پیش از هر کسی شریعت‌گرا و فقه‌محور باشد و اساساً عرفان منهای شریعت در سیر و سلوک الهی که خداگرایی در آن اصل و اساس است، معنا ندارد و صد البته که شریعت، حقیقت واحد ذومراتبی است که از لایه‌های دیگر آن به طریقت و حقیقت تعبیر می‌شود.

«سلوک عرفانی» بدون التزام عملی به شریعت، نتیجه‌بخش نیست؛ لذا شریعت‌گرویی برای همه اصحاب سیر و سلوک لازم است. به همین دلیل است که «سقوط تکلیف» نه تنها در هیچ مرتبه‌ای از مراتب و هیچ منزلی از منازل معنوی اعتبار ندارد، بلکه تکلیف، بیشتر و وظایف دشوارتر می‌شود و افراد هرچه به خداوند تقرب بیشتری داشته باشند،

تکالیف سنگین تری دارند؛ زیرا به تعبیر اهل معرفت «حسنات الأبرار، سینات المقربین»^۱. سلوک فاقد شریعت، سلوک نیست، بلکه سراب و موجب ضلالت و فساد است و فرجامی جز ندامت و پشیمانی ندارد. علی علیه السلام فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ شَرَّائِعَ الدِّينِ وَاجِدَةٌ وَ سُئِلُهُ قَاصِدَةٌ مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحَقٍّ وَ غَنِيمٍ وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰)؛ نیز همان بزرگوار التزام به کتاب خدا را یکی از شاخص‌های مؤمنان قلمداد کرده و فرموده است: «قَدْ أَلَزَمَ الْكِتَابَ زِمَامَهُ أَمَامَهُ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ دَلِيلُهُ يَخْلُ حَيْثُ خَلَّ ثَقْلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ وَ لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَ لَا مَنْزِلَةَ إِلَّا قَصَدَهَا» (دیلمی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۸). مؤمن ملتزم به کتاب خداست و زمام خود را به قرآن سپرده و قرآن راهبر و راهنمای اوست. هر جا قرآن و معارف گران سنگ آن فرود آید، مؤمن هم فرود می‌آید و هر جا که قرآن منزل کند، منزل می‌کند. قرآن برای خیر و خوبی، هیچ هدفی را فراروی انسان قرار نمی‌دهد، مگر آنکه مؤمن، دستیابی به آن را و وجهه همت خود قرار می‌دهد و هیچ منزلتی را ترسیم نمی‌کند، مگر آنکه مؤمن آن را قصد می‌کند. کسی که می‌خواهد در راه سیر و سلوک گام بردارد و از آتش جهنم رهایی یافته، به بهشت وارد شود، باید عامل به قرآن باشد و در همه حرکات و سکنات خود آموزه‌های قرآن را نصب‌العین خود قرار دهد. امام جعفر صادق علیه السلام در بیان مراد آیه کریمه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (بقره: ۱۲۱) از جمله بر تدبیر در آیات آن و عمل به احکام آن، انگشت تأکید می‌گذارند و می‌فرمایند: «وَ مَصِيرُ الْعَالِمِ الْعَامِلِ بِهَا الْجَنَّةُ وَ الْمُخَالَفِ لَهَا النَّارُ» (دیلمی، ۱۳۷۵، ص ۷۹). فرجام عامل به قرآن، بهشت است و عاقبت

۱. علامه طباطبایی می‌فرماید: «أن المراد بالخطيئة غير المعصية بمعنى مخالفة الأمر المولوي فإن للخطيئة و الذنب مراتب تتقدر حسب حال العبد في عبوديته كما قيل: حسنات الأبرار سينات المقربين» (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۲۸۵).



مخالف آن، آتش. در بیانی دیگر می‌فرماید: «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبُرْزَةِ» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۴۰۴). حافظ قرآن در صورتی که عامل به آن باشد، با فرشتگان ارجمند و نیکوکار خواهد بود^۱ و التزام به شریعت تنها با انجام واجبات و ترک محرمات تحقق نمی‌یابد و آدمی را در زمره «متقین» که در حقیقت عارفان‌اند، قرار نمی‌دهد، مگر آنکه برای پرهیز از درافتادن در آنچه از دیدگاه شریعت ممنوع است، حتی از اموری که ممنوع نیستند نیز بپرهیزد؛ چنان‌که از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ حَذَرًا مِمَّا بِهِ الْبَأْسُ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۱۶، ص ۶۰/ورام، ۱۳۹۰ ج ۱، ص ۶۰). بر اساس آموزه‌های نبوی ﷺ کسی که در عمل، ملتزم به آموزه‌های قرآن نیست و آنچه را قرآن حرام کرده، حلال می‌شمرد، اساساً به قرآن ایمان نیاورده است تا چه رسد به اینکه سالک و رهرو کوی دوست به شمار آید. پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنْ اسْتَحَلَّ حَرَامَهُ» (همان، ص ۵۶). علی ﷺ در وصیت‌نامه اخلاقی- عرفانی خود به امام حسن مجتبی ﷺ وی را به تقوا و ملتزم‌بودن به امر خدا و آبادکردن دل با ذکر خدا توصیه می‌فرماید: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيْ بُنَى وَ لُزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ ...» (همان، ص ۶۹). در آغاز دستورالعملی از فقیه عارف، آیت‌الله ملاحسینقلی همدانی بر التزام به شریعت تأکید شده و چنین آمده است:

مخفی نماناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف، در تمام حرکات و سکنات ... راهی به قرب حضرت ملک‌الملوک — جُلَّ جَلَالُهُ — نیست و... راه رفتن لایوجبُ الا بُعْدًا. اگر ایمان به عصمت انمه اطهار ﷺ آورده باشد، باید بفهمد که از حضرت احدیت دور

۱. اشاره به آیات ۱۵-۱۶ سوره عبس است که می‌فرماید: «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَزَةٍ: به دست فرشتگانی ارجمند و نیکوکار».



خواهد شد و هكذا در کیفیت ذکر به غیر ما أُورِدَ عَنِ السَّادَةِ الْمَعْصُومِينَ عمل نماید. بناءً علی هذا باید مقدم بدارد شرع شریف را و اهتمام نماید هرچه در شرع شریف اهتمام به آن شده» (بهارى همدانى، ۱۳۶۱، صص ۲۰۷ و ۲۱۴).

امام خمینی علیه السلام نیز که شاگرد مکتب اهل بیت علیهم السلام است، بر لزوم عمل به ظاهر شریعت و ابتنای سلوک بر شریعت تأکید کرده و فرموده است:

بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود، مگر آنکه ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ يك از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز متأدب به آداب ظاهره خواهد بود و از این جهت دعوی بعضی باطل است که «به ترك ظاهر، علم باطن پیدا شود» یا «پس از پیدایش آن، به آداب ظاهره احتیاج نباشد» و این از جهل گوینده است به مقامات عبادت و مدارج انسانیت (خمینی [امام]، ۱۳۷۳، ص ۷).

اگر عارفان در سیر و سلوک، تابع شریعت و ولایت اهل بیت علیهم السلام باشند و راه صحیح را طی کنند، گوشه‌ای از علم شهودی انبیا و اولیا به آنها می‌رسد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۸) و اگر تهذیب و تزکیه بر خلاف مسیر شرع باشد، ریاضتی باطل است. سیر و سلوک جز با انجام واجبات و مستحبات از یک سو و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی ندارد (همو، ۱۳۷۹، ح ۱۰، ص ۲۹۵) و یقین در آیه «و اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»، یقین معرفتی است و تفسیر آن به مرگ، از باب جری و تطبیق است و تفسیر آن این است که یکی از منافع عبادت، یقین است و رسیدن به یقین جز از راه عبادت و بندگی، امکان ندارد (همو، ۱۳۸۱، ص ۶۹). در عرفان اسلامی برای اصناف اهل

ایمان، اهل احسان و اهل ایقان شریعت هست که مناسب حال و مقام آنان است؛ لذا «حسنات الابرار سینات المقربین» معنا و مبنای عمیق عقلی پیدا می‌کند.

ولایت‌گرایی

۱۲۳



سالک الی الله در عرفان اصیل اسلامی «اهل ولایت» است؛ یعنی معرفت و محبت به انسان کامل معصوم و تعبد و التزام عملی به سنت و سیره و اولیای دین را نصب‌العین خویش قرار می‌دهد؛ زیرا انسان کامل «صراط مستقیم» است که قرآن کریم فرمود: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس: ۳ - ۴) و امام صادق^ع در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد: ۴) فرمود: «وَاللَّهِ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (العروسی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۲). امام سجاد^ع نیز فرمود: «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (حسکانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ح ۸۷) و در احادیث آمده که انسان‌های کامل و مکمل، مصادیق عینی و حقیقی صراط مستقیم هستند و سلوک منهای ولایت آنان معنا ندارد و نتیجه‌بخش نیست؛ چنان‌که در تفسیر آیه «ثُمَّ اهْتَدَى» (طه: ۸۲) از امام زین‌العابدین، امام محمد باقر و امام صادق^ع چنین آمده است: «ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وِلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ عَمْرُهُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَ لَمْ يَجِءْ بِوِلَايَتِنَا لَأَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۵). از دیدگاه قرآن سیر و سلوک منهای «ولایت» معنایی ندارد؛ لذا استجاب دعوت خدا و رسولش^ص و داشتن «ولایت» اهل بیت عصمت و طهارت^ع که توأم با معرفت به حق آنان و مودت و محبت حقیقی و واقعی به آنهاست، دارای اصالت و موضوعیت است؛ زیرا سالک راه به جایی نمی‌برد مگر از رهگذر کوی ولای چنین انسان‌هایی که حجت خدا، خلیفه‌الهی و صراط مستقیم، وجه رب و کلمه تامه حق هستند.

امام سجاد^ع فرمود: «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (العروسی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۲). صراطی که به تعبیر پیامبر اعظم^ص: «أَذَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ وَ أَطْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ» (کاشانی، ۱۴۲۶، ص ۹۶۹) است مفهوماً و مصداقاً در سنت و سیره علمی و عملی پیامبر اکرم^ص و عترت طاهره اش ظهور و تجلی می یابد. در حدیثی از امام حسین^ع آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۱۲) که در حدیث حسینی عرفان به خدا با عرفان به امام و امامت و اطاعت از آنها معنا شده و مبنا یافته اند. این است که فرمودند: «بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا عُيِدَ اللَّهُ لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۴۴). پس عرفان بی ولایت، عرفان نیست و انسان را به مقصد اعلی و مَرَّصِدِ اسْنَى نَمِي رَسَانِدِ و در میان عبادت‌ها و آموزه‌های اسلامی چیزی مهم تر و با ارزش تر از «ولایت» نیست؛ چنان‌که فرمود: «وَمَا تُؤَدِي شَيْءٌ مِنَ الْوَلَايَةِ» (همان، ج ۲، ص ۱۱) و مثل اهل بیت^ع مثل کشتی نوح معرفی شد که هر کس سوار و داخل آن شد، نجات یافته و هر کس از آن غفلت کرده و واردش نشده است، غرق و نابود می شود (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۱۰۵، ح ۳) و در تفسیر المیزان آمده است که امام صادق^ع فرمود: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال: ۲۴) درباره ولایت علی^ع نازل شده است (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۷۸). اسلام مبتنی بر نبوت و امامت، عرفان متکی بر نبوت و امامت را ارائه می دهد و «ولایت» نقش کلیدی در سیر و سلوک اسلامی یا قرآنی دارد؛ چنان‌که در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از ابن عباس نقل شده که پیامبر اکرم^ص فرمود: «قُولُوا — مُعَاشِرَ الْعِبَادِ — إِهْدِنَا إِلَىٰ حُبِّ النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» (حسکانی، ۱۴۱۱،



ج ۱، ح ۸۷/ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۴۱۰). پس هندسه عرفان عملی و سیر و سلوک و حیانی براساس معرفت، محبت و تبعیت از پیامبر اسلام ﷺ و عترت طاهره اش ترسیم شده است؛ چه اینکه «محبت» به انسان کامل معصوم اگر از سر معرفت حقیقی و اطاعت پذیری خالصانه باشد، سالک را به غایت عارفان و نهایت آمال مشتاقان می‌رساند و هرگز إعوجاج، انحراف، التقاط، تحریف، تحجّر و تجددگرایی محض که از آسیب‌های عرفان‌های صوفیانه، مدرنیستی و نوپدید و تک‌بعدی و یک‌سونگرانه هستند، به چنین عرفان قرآنی — ولایی و سلوک و حیانی و عترتی راه نمی‌یابد و سلوک محمدی ﷺ و لوی سلوکی صائب، صادق، صالح و ثاقب خواهد بود. عرفان شیعی روحی دارد که همان امامت و ولایت است و اشراف ظاهری و باطنی انسان کامل بر همه سطوح و شئون سالک الی‌الله که عرفان اسلامی — شیعی نزدیک‌ترین عرفان به عرفان قرآنی — ولایی است که البته نه بینونت است بین عرفان اسلامی — شیعی با عرفان ناب قرآنی — اهل بیته و نه عنینت؛ اما قرب و نزدیکی حقیقی وجود دارد و البته خلأها و خطاهایی نیز ممکن است باشد؛ چه اینکه با فهم‌ها و معرفت‌های عرفانی عارفان در اصول و فروع عرفانی، مواجه هستیم و نقد و نقض و ابرام‌هایی نیز بین خود عارفان شیعی در حوزه عرفان علمی و عملی وجود دارد؛ اما راه عرفان ولایی راه مستقیم است و روندگان این راه گاهی دچار خبط و خطا شده و می‌شوند و به همین دلیل، منطبق وحی و معرفت معصومان ﷺ و کشف و شهود تام محمدی ﷺ و علوی معیار سنجش و نقد و ارزیابی چنین عرفان‌هایی خواهد بود؛ چراکه عرفان اسلامی — شیعی ولایت‌محور است و مغزای عرفان نظری و عملی را همانا ولایت می‌داند.

عقل گرایی

یکی از مبادی مهم سلوک قرآنی همانا عقل پذیر بودن و ویژگی عقلانیت و خردگرایی آن است که «عقل فطری»، «عقل استعلایافته در پرتو وحی، مبنای صیوروت و سلوک الی الله است؛ چنانکه عقل محکم ترین پایه، مرکب دانایی، سامان بخش امور، شمشیری برنده، فرستاده حق، بهترین ثروت و توانگری، مایه هشیاری و احتیاط، زیور و زینت انسان، پشتوانه مؤمن و دوست هر انسانی است» (ر.ک: ری شهری، ۱۳۸۱، ج ۸، صص ۳۸۶۸ و ۳۸۷۸) عقلی که با دین و دین‌داری کاملاً سازگار و در تعامل همیشگی است و درک و درد دین و ادب و تربیت الهی در پرتو آن صورت می‌گیرد و خرد الهی و عقل رحمانی، انسان را به سیر و سلوک الی الله وامی‌دارد و در مسیر بندگی خدا و اطاعت پذیری از خدا و رسولش ﷺ می‌کشانند. این عقل در همه مراحل سیر و سلوک راه دارد و راهنمای انسان سائر و صائر الی الله است. آری عقلی که حجت درونی و پیامبر باطنی است، نمی‌تواند در بین راه و امانده و معزول باشد و کارایی و کارکرد سلوکی نداشته باشد. عقل وحیانی و قرآنی، عقل حاضر و ظاهر در همه مراتب و مقامات سلوکی است و جنگ عقل و عشق، جنگ بین عقل فلسفی، معاشی و حسابگرانه و عشق الهی و ربّانی است و عارفان، عاقلان را دعوت به استعلا و استکمال یا فراخوان به طقّ منازل عرفانی می‌نمایند تا در منزل عقل برهانی و استدلالی نمانده و آن را نهایی ترین مقام انسانی به شمار نیاورند. عقل خالص و رهاشده از شائبه‌های اوهام و پندارها با شریعت، طریقت و حقیقت که مراتب و درجات یک «وجود» و «حقیقت» هستند، سازگار است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَا وَ إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ وَ عَرَفَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَأَصْلَحَهَا وَ عَرَفَ سُرْعَةَ رَحِيلِهِ فَتَزَوَّدَ لَهَا» (همان، ص ۳۹۰۰، ح ۱۴۹۶) که خردمندترین مردم بنده ای است که



خدایش را شناخته و فرمانش را رانده و دشمن شناس شده و از آنها نافرمانی کرده و سرای ماندن و ابدیت را شناخته، برای آن ره‌توشه بر می‌دارد. حال آیا چنین خردمندانی «عارفان الهی» نیستند؟ به همین وزن است که امام کاظم علیه السلام آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: ۳۷) را به «عقل» و «آثِمًا لُقْمَانَ الْحَكِيمَةَ» (لقمان: ۱۲) را به «الفهم و العقل» تفسیر می‌کند (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲ / حرانی، ۱۴۱۶، ص ۳۸۵). بنابراین باید دانست که عقل و عقلانیت و اعتدال و اقتصاد یکی از مبانی مهم قرآنی — ولایی در سیر و سلوک معنوی یا معنویت‌گرایی است و هر عرفان و پدیده نوظهور معناگرایی که با عقل و خرد در تعارض است یا در جهت عقل ستیزی و عقل زدایی حرکت می‌نماید و به نام عشق با عقل سَرِ ناسازگاری دارد، عرفان و معناگرایی صائب و صادق نیست چه اینکه اوج عشق عقل برین و نقطه‌نهایی کمال وجودی انسان در عقلانیت رحمانی و الهی ظهور می‌کند. البته مراتب، قلمرو و گستره هر کدام محفوظ است؛ لکن در اوج عرفان عقل به عقل عشق درآمده و صبغه و سیاق عرفانی می‌یابد و هم‌گرایی دارند نه واگرایی و متعارضند نه متضاد. مکتب اهل بیت علیهم السلام برای عقل و خرد، اصالت و اهمیت قایل است و برهان و عرفان را مانعة‌الجمع ندانسته است. در این سلوک به بهانه «شهود»، از «فهم» و به بهانه عرفان، از برهان و استدلال فاصله گرفته نمی‌شود. به تعبیر استاد شهید مطهری: «در اسلام، اصالت با عقل و معرفت عقلی است که به واسطه آن و با چنین کلیدی، انسان به دامان معرفت شهودی و معارف قلبی وارد می‌شود» عقل در تمامی مراحل سلوک حضور فعال و بالفعل دارد و عرفان نیز عقل را از کار نمی‌اندازد و از مصدر تشخیص عزل نمی‌کند؛ بلکه آن را شکوفا نموده به مراحل بالاتر و مراتب والاتر، دعوت می‌کند و معرفت شهودی - سلوکی در طول معرفت عقلی و برهانی است نه در عرض آن؛ کافی است اندکی به آیات ذیل و



تفسیرهای آنها توجه کنیم:

الف) «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (حج: ۸).
 ب) «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۷۸).

ج) «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (ق: ۳۷).
 در معرفت‌شناسی جامع قرآنی و حدیثی، جایگاه هر کدام از «عقل» و «دل» و برهان و عرفان، معلوم و حضور یکی، عامل غیبت دیگری نیست. استاد مطهری می‌گوید: «از کانون دل، حرارت و حرکت بر می‌خیزد و از کانون عقل، هدایت و روشنائی...» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۱۵۴) البته در اینکه میان اهل تصوف و عرفان، درباره عقل افراط شده و عقل را تحقیر کرده‌اند، تردیدی نیست؛ اما مقام عشق بالاتر از مقام عقل است و ضدیتی با هم ندارند و عقل خالص با شهود ناب، قابل اجتماع هستند. (همو، ۱۳۸۳، ج ۲۳، ص ۷۷۲-۷۷۱) بنابراین نتیجه می‌گیریم: (۱) عقل و خرد دارای ارزش معرفتی و شرط لازم ورود به عرفان و سلوک عرفانی است. (۲) عقل سلیم، معیار سنجش مکاشفات و مشاهدات عرفانی است و در طول هم هستند نه در عرض هم. (۳) عقل استعلیافته و برین، خود رهاورد شهود عرفانی و دوران پختگی «عرفان عملی» است. عرفان با عقلانیت، حدوث و بقا می‌یابد و عقلانیت عرفانی و عرفان عقلانی قابل جمع‌اند و تضادی با هم ندارند. به تعبیر شیخ محمود شبستری:

وگر نوری رسد از عالم جان	ز فیض جذبه یا از عکس برهان
دلش با نور حق همراز گردد	وزان راهی که آمد بازگردد
ز جذبه یا ز برهان یقینی	رهی یابد به ایمان یقینی

(شبستری، ۱۳۶۸، ص ۲۹)

و به تعبیر لسان الغیب شیرازی:

نهادم عقل را رهتوشه از می ز شهر هستی اش کردم روانه

۱۲۹



در سلوک مبتنی بر اسلام ناب، هم عقل منبع معرفت و استدلال و برهان ابزار آن است و هم دل منبع معرفت و تهذیب و تزکیه نفس، ابزار آن قلمداد شده است. پس عرفان مبتنی بر اسلام ناب عقل‌گریز نیست، بلکه عقل‌گراست و به تعبیر حضرت امام خمینی علیه السلام «تفکر مفتاح ابواب معرفت و کلید خزائن کمالات و علوم است و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است» (همو، م. آ، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴-۲۴۶ و ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۸-۷۷ و ۱۳۷۸، ج ۴، صص ۱۴۶-۱۴۸ و ۵۷۱-۵۸۰). و به تعبیر بانو مجتهده اصفهانی: «بزرگ‌ترین چیزی که انسان را در مسیر تکامل رهبری می‌نماید، عبارت از تعقل و تفکر است. قوه عقل و فکر بالاترین فیض سبحانی و سرچشمه آب حیات جاودانی و مصدر فیوضات غیر متناهی است که خدای متعال این موهبت عظمی را مخصوص به افراد انسان قرار داده است» (امین اصفهانی، ۱۳۹۱، ص ۹). البته حظ و قلمرو هر کدام از عقل و دل و معارف مربوط کاملاً مشخص می‌باشد؛ اما سخن در این است که عرفان با عقلانیت سازگار بوده و بلکه لازمه سلوک باطنی را سلوک عقلی می‌داند که تا سلوک برهانی — عقلی حاصل نگردد یا سلوک ذوقی — معنوی حادث نخواهد شد یا ناقص و احیاناً دارای اثرات مبهم و محدود و حتی انحرافی خواهد شد و مجاهده عقلی و ریاضت فکری، مقدمه لازم مجاهده قلبی و ریاضت ذکری خواهد بود که به تعبیر حضرت امام خمینی علیه السلام «قرآن کریم، مرکز همه عرفان‌هاست، مبدأ همه معرفت‌هاست» ([امام] خمینی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۴۳۸) و عجیب و شگرف و شگفت‌انگیز است که بدانیم اسلام ناب برای معرفت شهودی و عقلی، منطق و معیار صدق



و کذب معرفی می‌کند و نظام و روش معرفتی عرفان ناب اسلامی کاملاً تعریف شده و نهادینه است که معرفت عقلی، میزان منطقی دارد و منطق، ترازوی سنجش از حیث صورت یا ماده برای تفکیک صحیح از سقیم و صادق از کاذب در حوزه معرفت فکری — فلسفی است و معیارهای بازشناسی صدق و کذب در معرفت شهودی نیز قرآن کریم، شهود معصوم و عقل سلیم معرفی شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، صص ۱۲۹ و ۱۴۵).

اعتدال گرایی

یکی از مؤلفه‌های سلوک اهل بیته بر خلاف سلوک صوفیانه (تصوف فرقه‌ای) و سلوک در معنویت‌های سکولار، رعایت اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است؛ زیرا افراط و تفریط کار جاهلان است. امام علی علیه السلام فرمود: «لَا يَزِي الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرَطًا: جاهل دیده نمی‌شود جز اینکه یا افراط می‌کند یا تفریط» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۵۹). میانه‌روی و اعتدال در کار و رفتار موجب می‌شود پایان عمل، ستودنی باشد. علی علیه السلام می‌فرماید: «فَأَقْتَصِدْ فِي أَمْرِكَ تُحْمَدُ مَعَبَّةً عَمَلِكَ: پس در امر خود میانه‌رو باش تا سرانجام عملت ستوده گردد» (حرانی، ۱۴۱۶، ص ۷۸). از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَلَا إِنَّ لِكُلِّ عِبَادَةٍ شِرَّةً ثُمَّ تَصِيرُ إِلَى فِتْرَةٍ فَمَنْ صَارَتْ شِرَّةُ عِبَادَتِهِ إِلَى سُنَّتِي فَقَدْ اهْتَدَى وَ مَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَقَدْ ضَلَّ وَ كَانَ عَمَلُهُ فِي تَبَابٍ أَمَا إِنِّي أُصَلِّي وَ أَنَامُ وَ أَصُومُ وَ أَفْطِرُ وَ أَضْحِكُ وَ أَبْكِي فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي مِنْهَا جِي وَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي: آگاه باشید که برای هر عبادتی شوری است و سپس به سستی می‌گراید. هر کس شور عبادتش او را به روش و سنت من بکشاند، هدایت شده و هر کس بر خلاف سنت من حرکت کند، گمراه شده است و کردارش به نابودی او می‌انجامد. آگاه باشید که من نماز می‌خوانم و می‌خوابم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم،



می‌خندم و می‌گیریم. هر کس از روش من روی بگرداند، از من نیست» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۸، ص ۲۰۹-۲۱۰). همین مضمون با اندکی تغییر از امام صادق علیه السلام بدین گونه نقل شده است: «لِكُلِّ أَحَدٍ شِرَّةٌ وَ لِكُلِّ شِرَّةٍ فِتْرَةٌ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى خَيْرٍ: هر کسی شوری دارد و هر شوری فترتی. خوشا آن کس که فترتش به خیر باشد» (همان، ج ۶۸، ص ۲۱۰). بیان مطلب این است که هر کسی در آغاز، نسبت به عبادت، شور و نشاطی دارد، بعد فترت و سکونی پیش می‌آید. هر کس که فترتش او را به اکتفا به سنت‌ها و ترک بدعت‌ها و ترک مستحبات زاید سوق دهد، پس خوشا به حال او و کسی که فترتش او را به کلی به ترک سنت‌ها و طاعات و ارتکاب معاصی یا اکتفا به بدعت‌ها بکشاند، پس وای بر او (همان، ج ۶۸، ص ۲۱۱) و امام باقر علیه السلام از جدش رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَ لَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْتَبِتِ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى: به‌راستی این دین، متین و استوار (حکیمانه و دور از افراط و تفریط) است، با مدارا در آن قدم بردارید و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید و آن را در نظر آنان ناپسند جلوه ندهید تا همچون سوارکار افراط‌جویی شوید که نه سفر را به پایان برده و نه مرکبی باقی گذاشته است» (همان، ج ۶۸، ص ۲۱۲) و امام علی علیه السلام در وصیت‌نامه اخلاقی خود به فرزندش امام مجتبی علیه السلام بر اموری از جمله اعتدال در عمل تأکید می‌فرماید: «أَوْصِيكَ يَا بُنَيَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِهَا وَ الزَّكَاةِ فِي أَهْلِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَ الصَّمْتِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَ الْإِقْتِسَادِ فِي الْعَمَلِ وَ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ: پسر جانم تو را به گزاردن نماز در وقت خود و پرداخت زکات به اهلش هنگامی که وقت آن فرارسد و خاموشی در برابر امور تردید‌آمیز و اشتباه برانگیز و میانه‌روی در عمل و رعایت عدالت در خشنودی و خشم، سفارش می‌کنم» (مفید، ۱۳۶۴، ص ۲۲۱). ناگفته نماند اعتدال با قاطعیت و تصلب بر

احکام اجتماعی مثل احکام قضا و حدود الهی و اجرای دقیق آن در همه سطوح سیاسی و ساحت‌های نظامی — دفاعی منافاتی ندارد و عارف قرآنی شجاعت نیز دارد و در اجرای احکام اجتماعی و تحقق عدالت در متن جامعه از هیچ چیزی ترسان و هراسان نبوده و بر همه موانع اجرای صحیح و اقامه حق و عدل غلبه می‌کند.

سیاست‌گرایی

با توجه به مطالب پیش دربارۀ زهد، ریاضت و عبودیت در عرفان اسلامی دانسته می‌شود که عرفان عملی اسلام نه تنها با سیاست‌ورزی در تضاد و چالش نیست بلکه سیاست در دل عرفان قرآنی و ولایی نهفته است و عرفان به سیاست نیز جهت‌خدایی و الهی می‌دهد و رهبری جامعه، در حقیقت سامان‌دهی و نظام‌بخشی امت، در راستای اهداف عالی الهی است. علامه جعفری می‌گوید: «رهبر یک جامعه بزرگ‌ترین وسیله رسیدن به حیات معقول و زندگی هدف‌دار تکاملی جامعه است؛ لذا خود باید در عالی‌ترین حد ممکن، از حیات معقول و زندگی هدف‌دار تکاملی که بر مبنای «عرفان مثبت اسلامی» استوار شده است، برخوردار باشد» (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۳۸). امام خمینی رحمته‌الله علیه خطاب به فرزندش مرحوم احمدآقا فرمود:

پسرم نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود به جامعه و تشکیل حکومت، گسستن از حق است. میزان در اعمال، انگیزه‌های آنهاست. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر، با آنچه متناسب اوست، چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عُجب و بزرگ‌بینی و تحقیر خلق اللّه و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرک می‌کشاند و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی، به معدن قرب حق نایل می‌شود ([امام] خمینی، ۱۳۸۷، صص ۲۴-۲۹ و ۷۰-۸۲).



آری ... عرفان قرآنی و اهل بیتی ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزوآگرایی از جامعه یا جامعه‌گریزی ندارد؛ بلکه در سلوک قرآنی که حیات طیبه الهی است. انسان روابط چهارگانه اش را طبق عقل سلیم، فطرت توحیدی، وحی آسمانی و سنت قولی و فعلی انسان کامل و حقیقت محمدیه ﷺ و مظاهر آن تنظیم و تنسیق نموده و ادامه حیات می‌دهد و در رابطه خود با خدا، رابطه خود با خود، رابطه خود با جامعه و رابطه خود با جهان و چنان‌که بزرگان اهل معرفت رفتند، او نیز سیر و سلوک می‌نماید: «راه چنان روید که رهروان رفتند». در این نوع زندگی است که جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاءگری و اصلاح طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می‌گردد و انسان به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند و جز زیبایی مشاهده نمی‌کند و رنگ و رائحه رحمانی یافته و توجه پیامبر اکرم ﷺ و عترت طاهره اش به خصوص امام عصر و زمان مهدی موجود موعود ﷺ را به خویشتن جَلَب می‌نماید؛ چنان‌که سلمان و ابوذر، اویس قرنی و کمیل بن زیاد نخعی و... کردند که «الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ لَوْ سَهِيَ قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَةً عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ...» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵).

نتیجه‌گیری

عرفان عملی ناب اسلامی — شیعی مبتنی بر مؤلفه‌هایی است که آن را از عرفان‌های دیگر منفک و متمیز می‌سازد و ما برخی از آنها را در نوشتار حاضر مطرح کردیم؛ مؤلفه‌هایی مثل توحیدگرایی و عبودیت محوری بر مدار شریعت حقه و در صراط امامت و ولایت که با عقلانیت و اعتدال در تمامی مراحل سلوکی همراه است و در نهایت نیز مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی را جزء لاینفک حیات سالک واصل و عارف الهی



می‌داند. مختصاتی که از خدا تا خلق را شامل شده و عقل و عشق در آن درآمیخته‌اند؛ درون‌گرایی و برون‌گرایی، خلوت و جلوت، سلوک و سیاست، سجاده و سنگر و از همه مهم‌تر روابط چهارگانه: انسان با خود، انسان با خدا، انسان با جامعه و انسان با جهان در پرتو رابطه انسان متکامل با انسان کامل مکمل درست و دقیق تنظیم گشته است تا نشان دهد عرفان اصیل اسلامی، عرفانی جامع و کامل است و رشد و تعالی همه‌جانبه نه یک‌جانبه را هدف قرار داده است.

در عرفان حقیقی و راستین، خدا حاکم است نه قدرت‌های نفسانی و انرژی‌های کیهانی؛ عبودیت خدا ملاک است نه در پس پرده عرفان و سیر و سلوک؛ عبد نفس بودن، قرب حق و خداجویی مهم است نه کشف و کرامات‌داشتن و معیار ارزیابی و برتری؛ خدمت به بندگان خدا برای خداست نه جلب و جذب مردم برای مطامع نفسانی؛ دعوت به خدا دارای اصالت است نه دعوت به خود و در نتیجه مرید و مرادی محض. آری گفتمان مسلط بر عرفان اسلامی — شیعی و اهل بیته، توحید و عبودیت است که تنها در صراط امامت و ولایت قابل دستیابی خواهد بود. غایت این عرفان نیز لقاءالله و قرب حقیقی به حق و قرارگرفتن تحت ولایت مطلقه الهیه است و دیگر هیچ.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

** نهج البلاغه.

*** مفاتيح الجنان.

۱. ابوعلی سینا، حسین؛ **الاشارات و التنبیہات**؛ شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی؛ ج ۱، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۷۴.
۲. آملی، سیدحیدر؛ **انوار الحقیقه و اطوار الطریقه و اسرار الشریعه**؛ تحقیق و تعلیق و مقدمه سیدمحسن موسوی تبریزی؛ قم: انتشارات نور علی نور، ۱۳۸۲.
۳. امین اصفهانی، سیده نصرت بیگم؛ **سیر و سلوک**؛ تصحیح و تعلیق حمید سبحانی صدر؛ قم: آیت اشراق، ۱۳۹۱.
۴. بهاری همدانی، محمد؛ **تذکرۃ المتقین**؛ تهران: نورفایده، ۱۳۶۱.
۵. جعفری، محمدتقی؛ **عرفان اسلامی**؛ تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۷.
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ **تفسیر موضوعی قرآن مجید**؛ ج ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۷. —؛ **دین شناسی**؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱.
۸. —؛ **ادب فنای مقربان**؛ ج ۲، چ ۱، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳، الف.
۹. —؛ **سرچشمه اندیشه**؛ ج ۵، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳، ب.
۱۰. —؛ **تفسیر تسنیم**؛ ج ۱، چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۱۱. حافظ، شمس الدین محمد؛ **دیوان حافظ**؛ [بی جا]: نشر طلوع، [بی تا].





۱۲. ابن شعبه حرّانی، ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین؛ **تحف العقول عن آل الرسول**؛ ج ۴، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.
۱۳. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله؛ **شواهد التنزیل**؛ ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۴. حسینی تهرانی، سید محمد حسین؛ **لمعات الحسین**؛ مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، ج ۱۰، ۱۳۸۶.
۱۵. خمینی (امام) روح الله؛ **شرح چهل حدیث**؛ تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۱۶. —؛ **صحیفه نور**؛ تهران: نشر مرکز مدارك فرهنگي، ۱۳۶۴.
۱۷. دیلمی؛ **ارشاد القلوب**؛ سیدهاشم رسولی؛ ج ۱، قم: دارالاسوه، ۱۳۷۵.
۱۸. شستری، شیخ محمود؛ **گلشن راز**؛ تهران: نشر اشراقیه، ۱۳۶۸.
۱۹. صدوق؛ **أمالی**؛ [بی جا]: کتابچی، ۱۳۷۶.
۲۰. طباطبائی، محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
۲۱. —؛ **مجموعه رسائل**؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۲۲. —؛ **تفسیر المیزان**؛ ترجمه محمدباقر همدانی؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**؛ تحقیق محمد جواد بلاغی؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۴. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ **اوصاف الاشراف**؛ مشهد: انتشارات امام، ۱۳۶۱.
۲۵. طوسی، محمد بن حسین؛ **امالی**؛ تحقیق الدارسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه؛



- چ ۱، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۲۶. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه؛ **تفسیر نور الثقلین**؛ ج ۱، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**؛ تحقیق و تصحیح مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای؛ قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۲۸. فناری، محمد بن حمزه؛ **مصباح الأنس**؛ تصحیح محمد خواجه‌ای؛ تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۴.
۲۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی؛ **علم الیقین فی أصول الدین**؛ قم: بیدار، ۱۴۲۶ق.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ **اصول کافی**؛ چ ۴، بیروت: دار الصعب، دار التعارف، ۱۴۰۱ق.
۳۱. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۳۲. محمدی ری‌شهری، محمد؛ **میزان الحکمه**؛ چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۳-۱۴۰۵ق.
۳۳. —؛ محمد؛ **میزان الحکمه**؛ ترجمه حمیدرضا شیخ؛ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۱.
۳۴. مطهری، مرتضی؛ **آشنایی با قرآن**؛ ج ۱، چ ۱۸، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۲.
۳۵. —؛ **مجموعه آثار**؛ ج ۱۳، چ ۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۴.
۳۶. معاونت فرهنگی ستاد بزرگداشت حضرت امام خمینی؛ **آیینہ جمال**؛ با مقدمه خانم دکتر طباطبایی؛ چ ۱، تهران: انتشارات عادیات، ۱۳۸۷.
۳۷. مفید، محمد بن نعمان؛ **امالی**؛ ترجمه حسین استاد ولی؛ قم: بنیاد پژوهش‌های

اسلامی، ۱۳۶۴.

۳۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام قرآن؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.

۳۹. ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا؛ رساله لقاء الله؛ قم: انتشارات مستجاره، ۱۳۸۸.

۴۰. ورام ابن ابی فراس، ابوالحسن؛ مجموعه ورام در اخلاق و آداب اسلامی؛ ترجمه

محمد رضا عطایی؛ مشهد مقدس: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۰.

۱۳۸

